

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در مجلس گذشته صحبت راجع به کیفیت تصور و ترسیم نهی در عبادات با حکم به جواز بود. عرض شد که در عبادت از آن جایی که مسأله تقرب، در قوام و صحت عبادت شرط است، و نهی در عبادت که موجب مبعوضیت شارع است، در عین حال جواز در عبادت چه صورتی می تواند پیدا کند؟ از یک طرف شارع می گوید این امر مبعوض من است و مرضی من نیست و از طرف دیگر حکم به جواز و اباحه کند در یک همچنین وضعی، و با توجه به نفس شرائط [مسأله چه صورتی پیدا می کند؟]

چون یک وقت ممکن است که یک عبادت با یک شرط جنبه استحباب پیدا کند و هر عملی ممکن است با تغییر و تبدل آن شرط و تبدل صورت مسأله، آن حیثیت رضایت تبدل به حیثیت کراهت بشود. اشکال ندارد، این مطلبی نیست^۱.

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب افق وحی ص ۱۹۳ الی ۱۹۵.

فرض کنید که سلام در یک شرائط، که شرائط عادی باشد، سلام مرد به مرد باشد، سلام زن به زن باشد، سلام صغیر به کبیر یا کبیر به صغیر باشد، اینها خُب مستحب و ممدوح و مورد رضاست ولی سلام مرد به زن کراهت دارد. هیچ وقت رسول خدا به زن، مخصوصاً زن جوان سلام نمی‌کردند و همین‌طور یا سلام به سخنران، متکلم یا خطیب در حال خطبه. یا اینکه سلام به شخص مصلی گرچه جوابش واجب است و مُصلی باید جواب سلام را بدهد ولی اصل سلام کراهت دارد. در این جا شارع چه چیزی را در نظر گرفته؟ و همین‌طور در بقیه موارد.

ما موارد عدیده‌ای داریم که در ما نحنُ فیه که بحث تکرُّر در عمره است، در آن جا روایاتش را می‌خوانیم که نهی از تکرار عمره در شهر واحد آمده و بعد در بعضی از روایات هست که با اصرار آن شخص سائل، حالا حضرت می‌فرمایند: حداقل ده روز، یعنی حضرت از اوّل می‌فرمایند که در یک ماه

دو عمره انجام نده، بعد آن شخص می گوید حالا
حداقلش را بفرمایید. خُب می گویند نده، نده دیگر.
مرضت چیست اصرار می کنی؟ امام می گوید انجام
نده، باز هم می گوید نه می خواهم انجام بدهم، خُب
این دلیل ندارد این چه نفعی دارد؟! وقتی که متولی
دین می گوید این عمل مورد رضای شارع نیست، در
یک ماه دو عمره انجام نده، بلند شو برو پولش را
صدقه بده، برو به جای عمره، طواف انجام بده و این
همه مسائل مستحب و عبادات و غیر عبادات وجود
دارد. چه اصراری بر این است که نه یا بن رسول الله،
هیچ راهی ندارد؟ این طرف، آن طرف، تبصره،
نمی دانم فرض کنید که لایحه، که حالا نمی شود؟
شما را به خدا، این طرف، آن طرف را نگاه کنید...
- در برخی کتب که می گویند حضرت هر روز
می رفت کتب مربوط به جدش پیغمبر را نگاه
می کرد، فتاوی را نگاه می کرد، و بعد می آمد این ها را
می گفت!! این را این طور تلقی می کنند! ۲ -

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۵۸. الکافی، ج ۴، ص ۵۳۴.

^۲ جهت اطلاع بر نقد این مبنا، رجوع شود به کتاب امام شناسی، ج ۱۴، ص

تبصره‌ای، چیزی، وجود ندارد؟ بله حضرت می‌فرمایند که دیگر کمتر از ده روز نباشد. همین! کمتر از ده روز نباشد!.

خُب چه عاملی در این‌جا باعث شده که امام علیه السلام اوّل نهی کنند؟ خُب نهی نکنند! وقتی که یک امری مورد رضای شارع هست، دلیلی ندارد که ما هم بیاییم نهی کنیم. برفرض این که بله می‌توانیم بگوییم که در یک مورد، آن استحبابِ در یک عمل، آن استحبابش اقلّ است از استحبابِ در شرایط دیگر، داریم. در یک مورد خودِ مستحبات، مستحبات اُکیده داریم، غیر اُکیده داریم، چطور این که در مکروهات هم مکروهاتِ اُکیده و غیر اُکیده داریم.

عرض کنم حضورتان که پای راست را در مسجد گذاشتن مستحب است؟ فرض کنید که احترام به پدر و مادر هم مستحب است. امّا کدام یک از این دو استحبابش اُکید است؟ تاؤکُدش بیشتر است؟ یا فرض کنید که صلاة الیل، که مستحب است، در حدّی که برای رسول خدا بر همان مسأله

و جوب باقی بود. فقط متناً علی الأمة این وجوبش برداشته می‌شود. یعنی در این حدّ این استحباب استحباب اُکیدى است، از آن طرف نان و پنیر و گردو هم مستحب است. حالا هر دو مستحب است. که پنیر را تنها نخور با گردو بخور تا رفع کراهتش بشود. یا این که فرض کنید پای راست را انسان در مسجد بگذارد یا با دست راست غذا بخورد، این‌ها هم مستحب است. ولی خُب این چه ربطی به آن استحباب صلاة الیل دارد؟!

در کراهت هم همین‌طور است، در مسأله کراهت هم، کراهت‌های اُکیده داریم که این کراهت، قریب به حرمت است. در خیلی از مسائل بعضی‌ها ممکن است حتی فتوای به حرمت بدهند، در بعضی‌ها فتوای به احتیاط بدهند، حکم به احتیاط بکنند، یعنی این قدر کراهت، کراهتِ شدید و اُکیده‌ای است. ولی فرض کنید که پنیر تنها خوردن در شرع آن هم مکروه است.

و این مسأله، یک مسأله مهمی است یعنی یکی از وظایف مجتهد است که باید حکم را به لحاظ آن

حیثِ مَبغُوضِیت و حیثِ رضایتِ شارع و با آن کیفیت به مکلف ابلاغ کند، این وظیفه است. اگر استحباب، استحبابِ اَکید دارد باید بگوید این مسأله، در حدِ واجب مطرح است، اگر کراهت شدید دارد، باید بگوید، اگر کراهتش هم کراهت عادی و استحباب عادی است این را هم بیان کند. اختیار دیگر با خود مکلف است که به چه نحوه نسبت به این مسأله قیام و اقدام می کند^۱.

و ما موارد متعدّد می بینیم؛ فرض کنید سلام هم همین طور است. اصل سلام فی حد نفسه مستحب است. در شرایط عادی استحباب پیدا می کند. سلام به پدر استحبابش طبعاً خیلی بیشتر می شود، حتی اگر انسان سلام نکند شاید کراهت و إهانت و امثال ذلک تلقی بشود. احترام به مادر همچنین، ... فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ وَلَا تَنْهَرَهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿الإسراء، ۲۳﴾ وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنْ الرِّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿الإسراء، ۲۴﴾ این خیلی عجیب است که می گوید

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۱۳۴ الی ۱۳۸ و ص ۳۴۰ الی ۳۴۲

وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ ﴿الإِسْرَاءُ﴾،

﴿۲۴﴾ این و اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ یک

رندی خاص و یک کیاست و سیاست و ظرافتی در

این هست که می گوید احترامی که به پدر و مادر

می کنی نباید یک جوری وانمود کنی که من دارم به

شما احترام می گذارم، نه، خودت را واقعاً در مرتبه

خضوع و در مرتبه خشوع و در مرتبه ای قرار بدهی

که حتی پدر و مادر تو احساس نکنند که تو داری بر

خودت مشقت تحمیل می کنی و خودت را متواضع

نشان می دهی، با آنها به نحوی رفتار کن که آن

حالت رحمت و سعه عطوفت را مشاهده کنند و

رویشان برای گفتن مطالب به تو باز باشد. احساس

نکنند که حالا تو داری به آنها یک احترامی

می گذاری، یک متنی داری سرشان می گذاری. بعداً

می گویند بابا از خیرش گذشتیم، خیلی خُب، این

احترام را نخواستیم، این تواضع را نخواستیم. نه،

مراقب کار خودت باش، به کار خودت باش ما هم

به کار خودمان، مِنَ الرَّحْمَةِ، وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ

الذُّلِّ، یعنی از روی رحمت و از روی عطوفت این را

انجام بده، نه اینکه حالا خودت را بگیری، تا بگویند بابا اصلاً نخواستیم، عطایت را به لقائت بخشیدیم. توجه می‌فرمایید! و این هم یک مسأله است.

و همین طور شما می‌بینید که سلام در موارد مختلف حکم استحبابش فرق می‌کند و همین سلام در یک جا کراهت پیدا می‌کند. خطیب دارد صحبت می‌کند اگر سلام کنید مطلب از دستش می‌رود. باید هی جواب سلام بدهد، مخصوصاً اگر در مجلس هم باز باشد هر کسی وارد بشود. این وارد شد، دو دقیقه دیگر یکی دیگر وارد شد، علیکم السلام، علیکم السلام، چه خبره بابا! از اوّل بیایید، قشنگ سر وقت، سر نوبت، بعد هم درب را ببندید دیگر کسی نیاید، آن خطیب حواسش پرت نشود، مردم حواسشان پرت نشود، نمی‌دانم این‌ها هم قشنگ مطلب را بگیرند گوش بدهند. علیکم السلام، علیکم السلام. مثل این هیئت‌ها!! درب باز است یکی از آن طرف می‌آید، یکی از آن طرف می‌رود، انگار نه انگار، توجه می‌کنید؟! خُب دیگر نه او می‌فهمد چه دارد می‌گوید نه مخاطب می‌فهمد چه دارد می‌شنود. یا این که فرض کنید شخصی در حال صلاة

است. چرا سلام به مصَلّی کراهت دارد؟ چون مصَلّی در حال توجه است. نه آن نمازهایی که ما می‌خوانیم، خُب آن کراهت ندارد آن مستحب است، معلوم نیست، هزار تا دنیا و چک و سفته و پنج به اضافه یک و شش و هفت... این‌ها، همه در ذهن مان می‌رورد و می‌چرخد، غیر خدا. فقط خدای بیچاره این وسط در نماز سهمی ندارد، خلاصه ذهن ما همه جور این طرف و آن طرف می‌رود. این هم چیست؟ آن نمازی که مصَلّی می‌خواند، می‌گوید که به او سلام نکنید، کراهت دارد، آن شخصی که توجهش به پروردگار است آنقدر اهمیت دارد، که سلامی که این همه به آن تأکید شده و این همه به آن دستور وارد شده و به عنوان شعار در اسلام مطرح شده، می‌گویند سلام نکن^۱، حواسش را پرت نکن. ارتباطش را با خدا قطع نکن.

گرچه این سلام هم یک مسأله‌ای است، سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ﴿یس، ۵۸﴾ سلام از سلامت

^۱ جهت اطلاع بر شعار بودن سلام، رجوع شود به تفسیر المیزان ج ۵، ص ۲۹، کلام فی معنی التحية، طبع دار الکتب الإسلامیه و ص ۳۱، طبع جامعه المدرسین

است، از امنیت است، یکی از اسماء پروردگار سلام است دیگر. درست شد، ... قَالُوا سَلَاماً ﴿هود﴾، ﴿٦٩﴾ یعنی تو در سِلْم و در امنیت هستی. در راحتی هستی. توجه می فرمایید؟ خُب این مصلی نباید حواسش پرت بشود.

یا فرض کنید شخصی که در حمام است. کراحت دارد به شخصی که در حمام است و آن هم به اصطلاح حمام‌های عمومی، دیگر الآن که خُب همه حمام‌ها در منزل و دوش و فلان دارند، آن حمام‌های عمومی که هر کسی یک گوشه‌ای بود و داشت به نظافت و تنظیف خودش می پرداخت، سلام کنیم و طرف حالا برگردد آقا علیکم السلام و رحمة الله. آقا طرف را به حال خودش بگذار، دارد خودش را می شوید، دیگر اینجا که سلام کردن ندارد.

ببینید شارع چقدر این ظرافت‌ها را در نظر دارد؟ و ما از این استفاده می کنیم که این وحی نیامده برای این سه مورد، که یکی در حال صلاة باشد، و....

در آن موارد خُب عقل چه می گوید؟ عقل می گوید آقا این خطیب الآن دارد صحبت می کند، سلام کنی حواسش پرت می شود، مطلب از دستش

می‌رود. و اِلَّا مطلب دیگری اتفاق نمی‌افتد، آسمان
که به زمین نمی‌آید، شنونده‌ها هم دچار حواس پرتی
می‌شوند، آن پیوستگی مطلب و آن استسقای که باید
انجام بشود به نحو مطلوب انجام نمی‌شود. خُب
وقتی که این هست شارع می‌گوید پس انجام نده،
الآن در یک همچنین وضعی این سلام مورد رضایت
من نیست. من که دارم تأکید می‌کنم به سلام، این
سلام مورد رضایت من نیست، اگر از من سؤال کنید
سلام بکنم، می‌گویم نخیر، سلام بکن اما نه در اینجا.
خُب حالا اگر فرض کنیم که یک شخصی اصلاً
نه در حمام است، نه اینکه مصلی است، نه، به
خودش مشغول است و نمی‌خواهد حواسش پرت
بشود و در خودش فرو رفته، آیا ما به تنقیح ملاک
هم می‌توانیم بگوییم همین حکم را دارد؟ خُب بله
می‌توانیم، آن هم اشکال ندارد، یا اینکه فرض کنید
شخصی در حال ذکر است. ذکر که صلاة نیست؟
کسی که در حال ذکر است، دارد یک ذکری می‌گوید
یک وردی دارد می‌گوید، و فرض کنید که نباید
حواسش پرت بشود. خُب این هم همان ملاکی که

در آنجا هست در این جا هم وجود دارد، این جا
نبایستی که سلام کرد. و وهلمَّ جرّاً.

یا از نظر ادبی مثل این علاقه‌های مجاز استعاره
که در مطوّل دیدید که این علاقه‌های مجاز استعاره
چند تا است؟ یکی گفته است پنج تا، یکی گفته است
چند تا... حق مطلب این است که نه این است و نه
آن. هر چیزی که بتواند یک وجه تشابهی را بین مشبّه
و مشبّه‌به ایجاد کند شما می‌توانید این مجاز و این
استعارات و امثال ذلک را در آنجا اعمال کنید. ولو
که حالا سی تا فرض بکنید که مسوغ باشد، یا پنجاه
تا. اصلاً عدد ندارد، هر شخصی در آن فضا و شرایط
خاص، می‌تواند تنقیح ملاک کند برای اینکه اعمال
استعاره در اینجا جایز هست یا جایز نیست.

مثل اینکه فرض کنید به کریه رائحه الفم
می‌گویند که در اسد یک همچین تشابهی هست
ولیکن خُب این غلط است. فرض کنید که اسم یکی
را اسد بگذاریم بخاطر وجود این صفت مشترک، هر
اشتراکی که موجب اطلاق استعاره برای او نیست!
اشتراکی که آن حیثیت اسدیت و آن حیثیت غلبه و
آن حیثیت افتراس و آن حیثیت شجاعت در آن لحاظ

شده باشد، نه به صرف یک اشتراک ولو فی نقطهٔ ما.
ولو فی موردِ ما. توجه کردید؟ من به خاطر این به او
گفتم رأیتُ اسداً. این کجایش اسد است؟! این
شخص شیرهای دارد می‌افتد فردا می‌میرد. یا اینکه
هروئینی است. الآن هم دیگر شیشه‌ای و میشه‌ای
و کائوچویی و از این چیزها آمده و دیگر الحمد لله
آبادیم. درست شد؟ نه بابا این دارد فردا می‌افتد
می‌میرد، رأیتُ اسداً. حالا چرا؟ چون نمی‌دانم آن
جای کَلَش یک خُرده با کَلَّه شیر مثلاً تشابه دارد،
موهایش کَلَّه اش فرض کنید که زرد شده یک خُرده
شبيه موهای شیر که زرد است شده، شما هم اطلاق
اسد بر این شخصِ هروئینیِ شیرهای می‌کنید!!!

خُب علی کل حال این مسأله باید ملاحظه بشود.
این‌ها که خب نکات ادبی است. در سلام هم خُب
مسأله همین‌طور است. در سلام وقتی که شارع سلام
را مستحب می‌کند این سلام با شرایط خاص یک
صورت مسأله‌ای را ایجاد می‌کند که آن می‌شود
مستحب. همین سلام در جای خاص می‌شود
مکروه، مکروه یعنی چه؟ مکروه یعنی مبعوض

شارع. وقتی شما به این خطیب سلام کردید شارع می گوید هواسش پرت شد و من به این امر رضایت ندارم. چرا انجام دادی؟ خودت هم دیدی این هواسش پرت شد وقتی که به این مصلی شما سلام کردی این مصلی ارتباطش با من ولو لحظة مایی قطع شد، بالاخره قطع شد و من به این امر رضایت ندارم.

مرحوم قاضی رضوان الله علیه یک وقتی در مجلس شان صحبت بود راجع به این که سالک باید خیلی مراقب حال حضور خود باشد و از سر و صدا و امثال ذلک باید دوری کند در سر و صدا چیزی گیر آدم نمی آید، در شلوغی چیزی گیر آدم نمی آید، نفس باید آرام باشد. صدایی نباید باشد و خب در دستورات هم داریم دیگر دستوراتی که در این مسأله هست. در این موقع یک شخصی با سنگ زد طق به دیوار ایشان فرمودند ببینید این صدا برای سالک ضرر دارد همین با سنگ زد طقی به دیوار، زد به شیشه زد یک صدای کمی هم بود، صدای رعد و برق نبود، یعنی چه؟ یعنی سالک دارد الآن یک ذکری می گوید و در یک حال و یک فضائی است، این دارد

می‌رود جلو می‌رود جلو یک اتصالی برقرار کرده
توجهی پیدا کرده یک دفعه طق یک صدا می‌آید، این
حال رفت و دیگر بر نمی‌گردد حداقل در این جلسه
دیگر بر نمی‌گردد، خب کجای این سلام مورد
رضای شارع است؟ کجایش؟ شما نگاه می‌کنی،
می‌بینی نه، این غلط است، الآن این سلام مبغوض
است، من می‌خواهم به استحباب عمل کنم، برو
جائی که استحباب هست عمل کن.

طرف خورشت بادمجان خورده بود حالا اسمش
را نمی‌برم، البته خودش کمی سمین است، عرض
کنم حضورتان که رفته بود بادمجان خورده بود، آقا
افتاده بود. یکی از دوستان می‌گفت: ما را صدا کردند
برو سراغش دارد از دل درد، داد می‌زند.

می‌گفت: ما رفتیم جلو با تجهیزات پزشکی و
گفتیم چه شده آقا؟

گفت: ما دیشب، شب جمعه گفتیم به استحباب
بادمجان عمل کنیم.

گفتیم: بادمجان یک دانه! شما یک دیگ بار
زدید، آخر یک دیگ بادمجان کجایش مستحب

بعد گفت: یک چیزی دادیم بیچاره راه بیفتد.

به قضیه مستحب عمل کنیم!! آقا شکمو هستی
می خواهی بخوری چرا به حساب استحباب
می گذاری؟! توجه می کنید؟ چرا به حساب
استحباب می گذاریم؟ همه مان همین هستیم. ها!!

خب الآن خیلی جا برای استحباب دارد این
جهت در این جا معنی ندارد این را خیلی خوب انسان
باید ملاحظه کند که مجتهد خیلی باید دقت داشته
باشد و متوجه ملاکات بشود و از آن مسأله و مبنایی
که شارع به نحو کلی در اختیار او قرار می دهد، بداند
که آن لِمَ مطلب در چیست؟ و رمز و راز این قضیه و
ملاک در چه نکته ای نهفته است؟ آن را باید به دست
بیاورد این مطلب را اگر مجتهد بتواند بدست بیاورد
من می توانم بگویم شاید هفتاد درصد اجتهاد همین
است. سی درصد مسائل دیگر مثل بلاغت و حدیث
و از این چیزها است^۱.

نکته اصلی این است که انسان از متون روایات

^۱ جهت اطلاع رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید ص ۳۵۴

از متون اخبار از ممارست با بیان شارع، از ممارست با خطابات شرع، آن ملاک و راز این مطلب را بدست بیاورد و بتواند در مصادیق و جزئیات اعمال کند، درست شد؟ حالا این چه حسابی دارد که شارع از یک طرف بفرماید که آقا این مطلب، این قضیه، این عبادت، در اینجا منهی است. مثل سلام به مصلی، مثل سلام به خطیب. خب این منهی است و یا فرض بکنید از آن طرف مثلاً در عمره بگویند که نه حالا کمتر از ده روز نباشد.

وقتی که از حضرت سوال می کند که حداقل تکرار عمره مفرده چقدر است حضرت بفرمایند که ده روز.

خب از اوّل حضرت می فرمودند که آقا ده روز، چرا از اوّل می فرمایند در یک ماه دو بار نمی شود؟ چرا از اوّل لا تفعل دارد؟ لا تفعل در صورت رضایت شارع چه حکمی دارد؟ گیرم بر اینکه در یک جا استحبابش کمتر است، سلام به پدر و مادر استحبابش خیلی زیاد است اما سلام به یک فرد دیگر در کوچه و خیابان استحبابش کمتر است. حالا انسان

استحباب کمتر را انجام نمی‌دهد؟ خب آن بجای خود این هم بجای خود. هم به پدر و مادر ثواب بیشتر هم به غیر پدر و مادر ثواب کمتر، اما ثواب هست بالاخره یا نیست؟ اگر ثواب هست دیگر نهی شارع معنا ندارد، که شارع بیايد در اینجا بگوید انجام نده. خب کمتر است، بسیار خب چرا می‌گوید لا تفعل؟ شارع که با هزار تا بیان می‌تواند مراتب شدت و ضعف را در یک مسأله ابراز کند، دیگر حکم به لا، لا یعنی نهی، لا تفعل یعنی انجام نده، دو عمره را در یک ماه انجام نده، این انجام نده با این که ثوابش کمتر است - و آقایون می‌گویند اقلّ ثواباً است - این چه طور جور درمی‌آید؟

بنابراین، این که شما در لسان تعبیر و متون فقهی مشاهده می‌کنید که در این گونه موارد حکم به اقلّ ثواباً شده در موارد مختلف این اقلّ ثواباً محل ایراد و اشکال است.

در جایی که یک امری مورد رضای شارع نباشد اقلّ ثواباً معنا ندارد. مشخص است، اگر مورد رضا هست ولو کم، عرض کردم یک درصد، یک درصد هم مورد رضای شارع هست شارع بگوید اِفْعَلْ، یک

وقت می گوید اِفْعَلٌ و لا تَتْرُكُ این یک مطلب، یک وقت می گوید اِفْعَلٌ و اِنْ شئتَ لا تَفْعَلُ فرق می کند، اِفْعَلٌ و اِنْ شئتَ اَنْ لا تَفْعَلُ و لا تَفْعَلُ فرق می کند. سواء علیک تَفْعَلُ او لا تَفْعَلُ و اِنْ شئتَ و اِنْ تَفْعَلُ فهو احسن فرق می کند. موارد عدیده و تعبیرات مختلف نسبت به شدت و ضعف استحباب متفاوت است، ولی در همه اینها اِفْعَلٌ هست اما لا تَفْعَلُ نیست.

صحبت ما در آن جائی است که این عبادات لا تَفْعَلُ در آن آمده، لا تَصَلِی فی الحمام، لا تَسَلِّمْ علی المصلی، لا تکررُ العمره فی شهرٍ واحدٍ. خب این موردی که «لا» نهی در آن آمده، این چگونه با اقل ثواباً جور در می آید؟ ما معنای این را متوجه نشدیم و نتوانستیم بدست بیاوریم.

خب حالا برای حلّ این مسأله، ما از یک طرف می بینیم ادله‌ای که دلالت بر نهی می کنند وجود دارد، از آن طرف ادله‌ای که دلالت بر جواز هم می کنند وجود دارد، حلّ مطلب چیست؟ آنچه به نظر می رسد این است ما در یک حکم وقتی که ملاحظه

بکنیم سه مرتبه را در این جا می بینیم و مشاهده می کنیم.

مطلب اوّل: نفس الفعل است بدون لحاظ شرائط و بدون لحاظ ظروفی که این فعل در آن شرایط و در آن ظروف قرار می گیرد، فرض بکنید که الصَّلَاةُ قَالَ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ أَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ أَكْثَرَ... این خود اصل صلوة است. الصومُ مستحبٌ، رسول خدا سه ماه رجب و شعبان و رمضان را با هم روزه می گرفتند این همه راجع به روزه موارد متعدد داریم، مواردی راجع به استحباب صوم در روز مبعث و غدیر... خب این نفس صوم این خودش فی حد نفسه چیست؟ مستحب است، چرا؟ الصوم هو التَّبْتُ^۲ الى الله تعالى بالقلب. این جنبه تبطل این صلوة که جنبه تبطل است این عبادت که جنبه تبطل است، این صدقه که جنبه تبطل است، تمام این موارد آنچه که نقطه مرکز برای صحت عمل است همان نفس

۱ الخصال ج ۲ ص ۵۳۲

۲ مجمع البحرين ج ۵ ص ۳۱۶

قوله تعالى وَ تَبَّتْ لَهُ تَبِيلاً [۸/۷۳] أى انقطع إلى الله تعالى و انفرد. وَ التَّبْتُ: الانقطاع إلى الله تعالى و إخلاص النية. و أصل ذلك من البتْلِ و هو القطع كأنه قطع نفسه عن الدنيا

اقترب الی الله و تقرب الی الله و لحاظ آن جنبه
عبودیت و ارتباط است و موجب استحسان این
مسأله می شود و این مسأله و این ملاک در هر جا
باشد این امر می شود مستحب. حالا در یک جا این
قضیه خیلی شدید است و اهتمامش بیشتر است در
یک جا کمتر است.

این مطلب را من در پاورقی های اجتهاد و تقلید
آنجا آورده‌ام^۱ این خیلی نکته دقیقی است نسبت به
مسأله واجب و نسبت به مستحب که در آنجا اگر
ملاحظه کنید که گاهی از اوقات حتی استحباب مهم
تراز واجب است، یعنی نه اینکه واجب را انسان کنار
بگذارد، بلکه آن حیثیتی که در یک امر مستحب است
را نباید فقط بعنوان یک امر استحباب مثل خوردن
نان و پنیر و گردو در نظر گرفت، و یا پای راست را
در مسجد گذاشتن و پای چپ را در بیت الخلا.

بلکه به عنوان یک امری است که تحقق رضا و
نیت شارع را دارد، منتهی شارع به خاطر مصالحی،
بخاطر یک اموری نمی تواند آن امر را واجب کند ما

۱ رساله اجتهاد و تقلید ص ۱۳۴ تا ۱۳۸

باید متوجه اهمیت این مسأله و این عبادت که مورد نظر شارع است باشیم.

مگر در روایات نداریم که هیچ استحبابی را ترک نکنید مبادا که رضای شارع در بعضی از این‌ها باشد و هیچ کراهتی را انجام ندهید که نکند کراهت شارع و کراهت پروردگار در اتیان به یکی از این موارد باشد^۱، به صرف این‌که این امر مکروه است و به صرف اینکه این امر مستحب است.

طرف آمده در نماز جمعه می‌گوید: برای چه به زیارت امام رضا می‌روید؟ بیایید نماز جمعه آقا نماز جمعه واجب است، زیارت امام رضا مستحب. انسان به این آقا باید چه بگوید؟! واقعاً چه بگوید؟! از یک طرف بگوید زیارت امام رضا واجب است، نه، در فروع فقهی ما چیزی بنام وجوب زیارت امام رضا نیامده، زیارت ائمه نیامده، اما باید این مطلب را به این صورت که این زیارت امام رضا مستحب است مثل اینکه پایتان را در مسجد با پای راست می‌گذارید مطرح کرد؟!!

^۱ وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۳۱۳؛ بحار الانوار ج ۷۲ ص ۱۴۷

آیا این استحباب زیارت امام رضا علیه السلام
مثل استحباب با پای راست وارد در مسجد شدن
است؟ بله؟! یا اینکه همانند استحباب فرض بکنید
شب شنبه پیاز خوردن، یا شب جمعه کراهت دارد
شب‌های دیگر نه، مستحب است مثل پیاز خوردن و
نان پنیر و سبزی و پای راست را به مسجد گذاشتن
و پای چپ به بیت الخلاء نعوذ بالله گذاشتن است!!؟
آدم واقعاً اصلاً شرمش می‌آید، والله هر حرفی
می‌خواهیم بزنیم، بزنیم، دیگر به ائمه کار نداشته
باشیم، بگذارید این مردم خودشان تکلیف خودشان
را با امامانشان روشن کنند. آخر این چه حرفی است
که می‌زنید؟! زیارت امام رضا فرض کنید که
مستحب است ولی نماز جمعه واجب است! خب
برای چه، چه گِیرت می‌آید؟ چه گیر آقاییون می‌آید،
حالا این حرف را زدید جمعیت نماز جمععات زیاد
می‌شود؟ ناراحت این هستی؟

تو باید همه مردم را به زیارت امام رضا سوق
بدهی، آی مردم ترک نکنید. غُصه نماز جمعه
خودت را می‌خوری؟ یا اینکه نه چون سر امام رضا

یک خُرده شلوغ شده می خواهی خلوت کنی؟

اما تو غافل و امثال تو غافلند از این که اگر مردم به سمت امام رضا می روند، بخاطر پیوند قلب با ولایت است، این را نه تو و نه بالاتر از تو نمی توانند از مردم بگیرند، این پیوند است که مردم را به امام رضا می کشاند، نه به جای دیگر. این پیوند پیوند قلب است، این کشش، کشش از راه قلب است. چرا در اوّل محرم یک دفعه همه راه می افتند از بچه شیر خوار گرفته تا پیر مرد نود و هشت ساله، همه راه می افتند به سمت عزاداری، چرا؟ چون قلب راه می افتد و تصرف در نفوس می شود. تصرف در قلوب می شود. این است قضیه! آن وقت ما به جای اینکه بیایم مردم را دعوت بکنیم به این امور، می گوئیم چرا اینجا نمی آید، بیایند، بیایند، نمی خواهند بیایند. هر کسی تکلیف خودش را می داند.

تلمیذ: براساس ملاک، شما فرمودید استحباب گاهی وقتها از وجوب مهم تر است، چه اشکالی دارد که فقیهی که صلوة در حمام را اقل ثواباً می داند بگوید من ملاک صلاة را دیده ام که یاد خداست،

ملاک مبعوضیت سلام کردن در حمام را هم دیده‌ام، بعد این دو با هم واکنش نشان می‌دهند تا اینکه آن ذکر خدا غلبه می‌کند، نتیجه‌اش این است که این فتوا را می‌دهد که اقل ثواباً هم می‌شود. او هم با ملاک همین حرف را بزند؟

استاد: خب خدا این ملاک را بلد نبود؟ حالا یک فقیه نیاز داشت که بیاید با همدیگر نگاه کند، خدا که از فقیه ملاک را بهتر بلد است!

تلمیذ: خدا این را بهتر بلد است ولی از لسان دلیل بدست نمی‌آید از ملاک بدست می‌آید.

استاد: ببینید وقتی بطور کلی، امام می‌گوید که لا تُسَلِّمُ عَلٰی مَنْ فِی الْحَمَّامِ وقتی امام این حرف را می‌زند شما به امام چه عرض می‌کنید؟ می‌گویید که آقا حمام تا حمام داریم! در این حمام یک جور است در آن حمام یک جور دیگر است! یا مردمی که در حمام هستند تفاوت دارند؟! یا حضرت می‌فرمایند که به مصلی سلام نکن این که می‌گویند به مصلی سلام نکن، آیا از امام باید پرسیم مصلی فرق می‌کند؟ شما مصلی باشید؟ ولی خدا مصلی

باشد؟ یا فرض کنید که مردم عادی مصلی باشند؟ لا
تسلم علی المصلی تمام شد و رفت.

یا اینکه وقتی می گوید عمره مفرده را در یک ماه
بیش از یک بار انجام نده، حضرت به چه کسی
می گویند انجام نده؟ به ابی بصیر می گویند انجام نده.
به زراره می گویند انجام نده. به من می گویند انجام
نده. به شما می گویند انجام نده. هیچ فرقی هم
نمی گذارند امتیازی نمی گذارند. این چه چیز است
که ما ملاحظه کنیم؟ خود آن موارد را خود امام فرض
بکنید که متوجه می شود، انسان خودش این مطلب
را متوجه می شود، فرض بکنید همان سلامی که بر
خطیب هست، یک وقتی خطیب صحبتش تمام شده
می خواهد بگوید آقا یک صلواتی هم بفرستید، در
یک همچنین وضعی من می آیم می گویم سلام
علیکم، این را دیگر سلام بر خطیب نمی گویند.
سلام بر خطیب در جایی است که دارد حرف
می زند، وقتی دارد حرف می زند حرفش را دارد
پیگیری می کند مردم هم دارند گوش می دهند با چه
ملاکی این سلام استحباب اقل ثواباً را دارد؟ با کدام
ملاک؟ اصلاً معنا ندارد که در اینجا اقل ثواباً باشد.

لذا این که شما می فرمایید درست است. در جایی که صورت مسأله تغییر کند آن شخص که در حمام است فرض کنید که از کارش فارغ شده و می خواهد برود دوش بگیرد، وقتی می خواهد برود دوش بگیرد شما در راه به او برخورد بکنید بگویید سلام علیکم او هم بگوید علیکم السلام به جایی هم بر نمی خورد. صورت مسأله تغییر کرده. یا آن کسی که فرض بکنید به اصطلاح در نماز که نه در نماز صورت مسأله یکی است. یا آن کسی که فرض بکنید خطیب است، کراهت سلام به خطیب در حالی که دارد صحبت می کند، حالا فرض بکنید که خطیب یک سکتی در صحبت خودش ایجاد کرده یک فاصله ای مثل این ها که خسته می شوند تا می خواهند یک لیوان آب بخورند آقایان یک صلواتی بفرستند تا یک خورده فرض کنید که یک آبی می نوشد در همین حین یکی بیاید بگوید آقا سلام علیکم او هم جواب بدهد، به جایی بر نمی خورد چون مردم از پیگیری آن مطلب دیگر توقف کرده اند و می خواهند به مسأله دیگری پردازند. توجه کردید!؟

خب حالا در این چنین جائی مسأله چیست؟
 همان طوری که عرض کردم اصل مطلب این است
 که خود نفس فعل در این جا می بینیم، خود این فعل
 عبادت است. عمره، خود عمره را شما در نظر بگیر
 فی حد نفسه، صرف نظر از اینکه مکرر باشد یا غیر
 مکرر، عمره، عمره فرض بکنید که از ادنی الحلّ
 باشد یا عمره... نفس عمره فی حد نفسه چیست؟
 التبتل الی الله و توجه الیه بشرائیر و جوده، این می شود
 چه؟ این می شود عمره. از لیبکی که می گوئیم. این
 کجایش بد است؟! چه اشکالی دارد؟! خود صلاة فی
 حد نفسه کجایش بد است، الصلوة خیر موضوع
 اولها تکبیر و آخرها تسلیم خب وقتی آدم تکبیر می
 گوید، توجه به خدا پیدا می کند مگر خدا بدش
 می آید مگر نماز بد است مگر روزه بد است؟! چرا
 روزه در روز عرفه اگر باعث بشود که انسان دعا را
 نخواند کراهت دارد؟ با اینکه این همه استحباب
 راجع به روزه روز عرفه آمده. خود نفس روزه که
 اشکال ندارد، اگر ضعف پیدا بکنی ایراد پیدا می شود،
 چرا؟ چون اگر ضعف پیدا بکنی یک برکات و
 مسائلی در دعای عرفه هست که آن از استحباب و

آن تقریبی که روزه برای تو بوجود می‌آورد بیشتر است، و از دست می‌رود.

لذا اگر روزه گرفتی همین‌طور بی‌حال می‌افتی تا غروب، بعد هم غروب بیایند قند آب و چایی دهند بگذارند تا از این حال در بیایید، توجه می‌کنید؟ یک سال باید بیاید و بگذرد تا آدم بتواند در آن روز و در آن نقطه این دعایی که امام حسین خوانده را بخواند و از فیوضاتش و مسائالش بهره‌مند بشود. این می‌شود که از دست می‌رود. دوباره هم که بدست نمی‌آید دعای روز عرفه مربوط به روز عرفه است، اشکال ندارد، آدم روزهای دیگر بخواند، نه این نیست آن حال خاصی که برای انسان در آن موقع اتفاق می‌افتد فقط مربوط به همان روز است، دیگر تکرار نمی‌شود. ولی روزه را شما هر روز می‌توانید بگیرید، اشکال ندارد بجایی هم بر نمی‌خورد. پس بنابراین نفس خود عبادت در اینجا صرف نظر از مسائل و خصوصیات که می‌بینید مورد رضای شارع است.

این یک مسأله، مطلب دیگر اینکه همین عبادت

که در خصوصیت و در ذات خودش موجب تقرب و موجب تبطل است به واسطه شرائط مختلفی که پیدا می‌کند، شما می‌بینید مورد رغبت بیشتر یا مورد کراهت شارع قرار می‌گیرد. بخاطر آن جهات مختلف که خب این هم مثال‌هایش متفاوت است.

فرض بکنید در یک جایی که محل رفت و آمد و مردم می‌خواهند از اینجا رفت و آمد کنند شما صاف اینجا سیخ ایستاده‌اید تا نماز بخوانید؛ مستحب است می‌خواهم نماز بخوانم، جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا، بابا یک خرده برو آن طرف‌تر، نه من می‌خواهم همین جا بایستم نماز بخوانم، و این باعث سد معبر و گرفتگی است. خب حالا پاشو برو دو متر، سه متر آن طرف‌تر بخوان دیگر، جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا فقط همین یک جاشد؟ همه جا را از تو گرفته‌اند؟ این می‌شود چه؟ حالا فرض کن شخص در این جا قصد قربت هم دارد، آن‌چنان غرق در خدا می‌شود که اصلاً نمی‌شود درش آورد، الله واکبر می‌گوید و چشمش را می‌بندد و نمی‌داند

بسم الله الرحمن الرحيم فرض کنید تقریبش هم حالا دیگر می‌رسد به... درست شد؟ از آن نظر به اصطلاح بحثی نیست، ولی بالاخره این عملی که دارد در اینجا قرار می‌گیرد این عمل، عملی است که در نزد عقلا مذموم است و کاری که از نظر عقلا مذموم است شارع هم آن را مذموم می‌داند. می‌گوید من اصلاً این را قبول ندارم. لا تصل فی الشارع اینجا می‌آید، شارع محل رفت و آمد است، آقا رفت و آمد ماشین! تو ترافیک ایجاد می‌کنی، مزاحمت داری ایجاد می‌کنی (لا تصل) گرچه اگر بخواند می‌گوید باطل نیست. اگر نماز ظهر را شما در شارع بخوانید باطل نیست ولی کراهت دارد این نه به معنای این است که اقل ثواباً است، اصلاً ثواب ندارد، هیچ ثواب ندارد.

یک عملی انجام دادی فقط رفع تکلیف کردی، خیال نکنی به آن وجوب ثواب می‌دهند، ثواب نمی‌دهند فقط در اینجا عقاب برداشته می‌شود، یعنی بر این عملی که تو الآن در این شارع انجام دادی به اندازه سر سوزنی تقرب پیدا نکردی فقط تکلیف را

انجام داده‌ای و عقاب برداشته می‌شود، این مقدار به تو اجازه داده شده، البته در بعضی جاها نه، یک کتکی هم دارد، حالا فعلاً بحث کتک نیست، فعلاً ثواب نمی‌دهند.

یا اینکه وقتی به یک خطیب سلام می‌کنی او هم واجب است جوابت را بدهد، اما آیا ملائکه بر این سلام تو ثواب می‌نویسند، ابداً نمی‌نویسند، هم سلام کردی، هم مورد اعتراض مردم قرار گرفتی و هم این که هیچ نتیجه‌ای و ثوابی بر تو مترتب نیست، خسرالدنیا والآخره همین را می‌گویند دیگر، هیچ چیز مترتب نیست. درست شد؟

پس بنابراین ظروف مختلف است که می‌آید و این ظروف، خودِ فعلی را که فی حد نفسه مقرب است آن فعل را مبعود می‌کند بواسطه آن شرائط و به واسطه آن ظروف.

پس بنابراین در یک همچنین شرائطی این فعل باز چیست؟ می‌شود فعل مبعوض چون خود فعل به واسطه شرائط جهت پیدا می‌کند. فعل بدون شرائط که ما نداریم، هر فعلی از افعال را در نظر بگیرید و هر عبادتی را در نظر بگیرید بالاخره در تحت یک

شرائطی قرار می‌گیرد که آن شرایط صورت مسأله آن
مورد را برای شما بیان می‌کند^۱.

گاهی اوقات ما خدمت مرحوم آقا رحمة الله
علیه می‌رسیدیم، می‌دیدیم که دارند نگاه می‌کنند.
سلام علیکم، سلام علیکم آقا، کجا بودید؟ گاهی
وقت‌ها می‌رفتیم می‌دیدیم مشغولند، اصلاً صدایمان
در نمی‌آمد سلام هم نمی‌کردیم، اگر سلام می‌کردیم
سرش را بلند می‌کرد جوابمان را هم می‌داد، خوب
حال شما چطور است؟ ولی چه بود می‌دیدیم که
مطلب از دست در می‌آید. در بعضی از اوقات
می‌رفتیم پیششان، تا می‌خواستیم حرف بزنیم، اشاره
می‌کردند به سکوت، یعنی بلند شو برو عالم مقتضی
نیست.

گفتم یک دفعه قضیه‌ای که یکی می‌خواست از
ایشان یک دستوری بگیرد و خلاصه یک چند روزی
همین طوری خلاصه آخرش عصبانی شد و گفت:
آقا این رسمش است؟ ما هم شروع کردیم دستش

۱ جهت اطلاع رجوع شود به مقدمه رساله طهارت ذاتی انسان و افق وحی
ص ۱۹۳ الی ۱۹۵.

انداختن، گفتم حالا یک هفته دیرتر به فنا برس
مسأله‌ای اتفاق نمی‌افتد! حالا گیرم شما یک هفته
دیرتر به فنا رسیدید، گفت: آقا این جوری جواب
می‌دهند؟ گفتم: دیگر گاهی این جور می‌شود! حالا
این چه اتفاقی افتاده که نمی‌داند که بیچاره. ما رفتیم
دو دفعه گاهی اوقات فلان در بعضی اوقات می‌رفتیم
تا می‌خواستیم... علامت سکوت بلند شو برو حال
ندارم، خودمان دیگر می‌فهمیدیم حال دارند یا نه.
من الآن خودم گاهی اوقات تلفن روی میز است
همین تلفن روی میز است، شخص تلفن می‌کند من
هم دارم می‌بینم که دارد تلفن می‌کند، حال جواب
دادن سلام عليك را ندارم همین طور می‌نشینم، بزن،
بزن که داری خوب می‌زنی، قشنگ همین طوری
تلفنش را هم می‌کند، زنگ هم می‌زند، بعد می‌گوید
آقا تلفن کردیم نبودید، می‌گویم: نخیر آقا بودم اتفاقاً
هم دیدم ولی حال برداشتن نداشتم، نداریم دیگر،
دعا کن حالش پیدا بشود، برمی‌داریم با شما چاق
سلامتی هم می‌کنیم، ولی خب وقتی نیست آدم دیگر
به خودش تحمیل که نباید بکند .

الآن می‌فهمم آن موقع مرحوم پدرمان یک خرده

درچه حال وهوایی بود. یعنی وقتی می رفتیم می گفتیم سلام، از آن حال در می آمد. نباید سلام کرد، نباید سلام کند، باید برود. خب باید یک ولی خدا یک بزرگی را از یک حال وهوایی بیرون بیاورد، این صحیح نیست، این درست نیست، ما چه می دانیم آن ها کجا هستند؟ در چه افقی اند و در چه مسائلی.

سلام علیکم! سلام علیکم! یک وقت دیگر بیا، نه آقا می خواهیم خدمتتان عرض ارادت داشته باشیم خب این هم به اصطلاح یک مسأله.

تلمیذ: فرق بین لا تصل فی الحمام و لا تصل فی الشارع چیست؟ که در اوّلی مجزی می دانیم و در دوّمی مجزی نمی دانیم، و در هر دو هم نهی رسیده؟ استاد: نه این طور نیست که مجزی نباشد، هر دو به اصطلاح مجزی است، بله تکلیف مسقط است و لیکن فایده ای ندارد، نتیجه ای مترتب نمی شود یا خیلی کم، حالا علتش را عرض می کنم.

مطلب سوّمی که در این جا در راستای این دو مطلب باید به آن برسیم، ظاهراً که وقت هم تمام

شده است این است که در این گونه موارد شارع به لحاظ حسن فاعلی در این جا إرفاق کرده، این است فقط مطلب. خود فعل در این جا دیگر حسنی ندارد، فعل حسن ندارد، مورد موردی است که این فعل نباید انجام بشود. خب خود فعل حُسن دارد، نه این که ندارد، خود فعل فی حد نفسه عبادۀ اِمَّا عمره اِمَّا صلاة اِمَّا تسلیم و اِمَّا غیر ذلک. ولی در این شرائط بخصوص این شرائط به نحوی حکومت دارد بر نفس آن صلاح فعل، که آن صلاح را از آن فعل گرفته و حاکم بر او شده و آن صلاح را گرفته. اِمَّا به خاطر رعایت حال این به خاطر این که این خوشش می آید، به خاطر این که دلش می خواهد این عمره را انجام دهد، بخاطر این که دلش را نشکند، می گوید عیب ندارد، اگر می خواهی انجام بدهی، این را شما در موردش قدری تأمل کنید تا ان شاء الله یک توضیحی راجع به این قضیه بدهیم.

پس بنابراین برگشت مسأله از حسن فعلی در این مورد برمی گردد به حسن فاعلی و اَلَا آن چه را که فقها گفته اند که اقل ثواباً است هیچ دلیلی بر آن نیست.

تلمیذ: خصوصیت شهر هم تأثیر در ملاک دارد؟
خصوصیت ماه، خود ماهها . فرض کنید بین دو تا
ماه، اگر یک روز هم فاصله باشد، یک عمره انجام
دادن اشکال دارد؟

استاد: نه هر ماه اشکال ندارد آن فقط در یک ماه
است، وقتی ماه جدید است ارتباطی به ماه قدیم و
شهر جدید ندارد.

تلمیذ: چرا در یک ماه اقلش باید ده روز باشد در
بین دو ماه اگر یک روز هم فاصله باشد اشکال
ندارد؟

استاد: یک همچین چیزی را نداریم.

تلمیذ: مثلاً ماه شعبان و رمضان؟

استاد: خب نداریم. ما در روایات بطور کلی
داریم، خصوصیتی برای رجب و اینها نداریم. که
در رجب ایراد ندارد و در شعبان دارد. در هر ماهی.
شما بیست و نهم یک ماه قبلی را مثلاً ربیع الثانی را
شما یک عمره انجام بدهید، فردایش فرض کنید که
سی ام یا اوّل جمادی هست می توانید یک عمره انجام
بدهید، ماه جدید است. یک عمره مربوط به یک ماه

است یعنی یک ماه را پر می کند، چه آن عمره در اوّل ماه انجام بشود تا آخر ماه را پر می کند، چه در آخر ماه باشد تا اوّل ماه را پر می کند اول ماه از خودش. لِكُلِّ عَشْرَةِ أَيَّامٍ عُمْرَةٌ^۱ وقتی لکل شهر عمره هست این در هر جایی از این ماه می خواهد انجام بشود، آن ماه جدید شهر جدید که ارتباطی به شهر قدیم ندارد. تلمیذ: تأثیرات نفسانی که روی انسان می گذارد، این طور هست؟

استاد: دیگر بالاخره اینها مطالبی است که جهتش را بعداً می گوئیم که این چه جهتی دارد، بله اینها یک مسائلی است که خوب اینکه شارع بی جهت نمی گوید، اینها یک حساب و کتابهایی است. ما همین طوری می آییم حکم می کنیم!

یکی از افراد تعریف می کرد، می گفت: رفته بودم برای عمره، یعنی از قول یک شخصی نقل می کرد، رفته بودم برای عمره گفتم: یعنی چه اینها از طرف چپ شروع می کنند؟ من می خواهم از طرف راست شروع کنم طواف انجام بدهم. می گفت: یک چند

^۱ الکافی ج ۴، ص ۵۳۶.

قدم رفتم دیدم اصلاً نمی‌توانم، آن‌چنان سنگینی بر من آمد و فضای مرا گرفت که دیدم، قدم را از قدم نمی‌توانم بردارم، اصلاً آنجا قفلش کردند بیچاره را، آدم آن‌چنان اهل دین و این‌ها نبود یعنی اگر ولش می‌کردی از طرف راست هم انجام می‌داد، خیلی مشکل نبود. ولی خواستند بهش بفهمانند که حساب و کتاب است می‌گفت: دیدم یک چند قدم برداشتم دیگر نمی‌توانم، اصلاً دیگر پاهایم قدرت بر حرکت ندارد دوباره شروع کردم، از چپ، دیدم مثل روروک راه افتادم همین‌طوری دارم می‌روم، خودم دارم به اصطلاح حرکت می‌کنم، این‌ها حساب است، بی‌جهت که نیست.

وقتی امام می‌فرماید: عمره را انجام نده، خب یک حسابی دارد، امام که بدش نمی‌آید ما به یک تقرب و یک تجرد و به یک نورانیت و یک بها و صفا به اصطلاح برسیم.

تلمیذ: حتی برای خودشان هم بوده؟

استاد: بله، خودشان هم بودند انجام نمی‌دادند.

تلمیذ: دلیل مسقط بودن چیست؟ وقتی که نهی

لاتصل را داریم، دلیل مسقط بودن نماز چیست؟

استاد: خب آن وقت در این جا از ادله دیگر باید

استفاده کنیم که آیا این موجب سقوط می شود یا

نمی شود، از خود این نه، خود این دلالت می کند که

این مجزی نیست. بله از جای دگر آن وقت انسان

می تواند که این مسأله را بدست بیاورد.

اللهم صلِّ على محمد و آلِ محمد